

شما به عنوان یکی از تحلیل‌گران تحولات جهانی، سیمای جهان آینده را چگونه می‌بینید؟ آیا ما وارد عصر جدیدی در زندگی انسان شده‌ایم؟ تحول در عرصه‌ی ارتباطات و انقلاب دیجیتال بر انسان و زندگی او چه تأثیراتی داشته است؟

تحولات اجتماعی در یک فرآیند تکاملی جریان می‌یابد. در جاهایی تکامل بسیار تدریجی و در مسیر طبیعی طی می‌شود ولی در جاهایی نیز گسست حاکم است. وقتی راجع به عصر دیجیتال صحبت می‌کنیم، این فرض را داریم که این عصر ناگهانی پدید نیامده، بلکه محصول تحولانی است که طی تاریخ شکل گرفته است. یعنی نتیجه‌ی طبیعی انباشت تحولات تاریخی است. بخشی از آن معلول تحولات در حوزه‌ی علوم و تکنولوژی است. در مورد بحث زندگی انسان و تحولات مربوط به انسان در عصر حاضر نیز همین فرض حاکم است. وضعیت کنونی انسان معلول تعامل چندین جریان تحولی است که یکی از آنها تحولات علم و تکنولوژی است. انقلاب دیجیتال نیز تحولی است که ماهیت علمی - تکنولوژیکی داشته و بر زندگی انسان در همه‌ی ابعاد به طور گسترده و عمیق اثر گذاشته است. پس در بحث راجع به آثار انقلاب دیجیتال بر انسان معاصر نمی‌توان دیگر روندهای تحول را نادیده گرفت و یا این جریان تحول را از سایر جریان‌ها منفک کرد. زیرا هر عامل و یا هر تحولی در کنار و یا در تعامل با تحولات دیگر روی زندگی انسان

شهیندخت خوارزمی، پس از اخذ لیسانس روانشناسی تربیتی از دانشگاه تبریز، تحصیلات خود را در مقطع فوق لیسانس و دکتری در رشته روانشناسی اجتماعی و ارتباطات در دانشگاه آیدهاوا در آمریکا ادامه داد. وی علاوه بر تدریس در دانشگاه‌های کشور، مشاور برخی از وزارتخانه‌ها، سازمان‌ها و مراکز علمی و صنعتی بوده و هم‌اکنون عضو هیات علمی سازمان مدیریت صنعتی است.

روح سوم، شوک آینده و چابکی در حرکت اثر اولین تالار، زاین کشور شماره یک اثر از اوکل، چنگ و همت چنگ اثر هایدی و ناظر و متخصصین انقلاب جهانی اثر الکساندر کینگ و برتراند اشتاینبر، عنوانین کتاب‌هایی است که توسط خانم خوارزمی به فارسی ترجمه شده است.

وی همچنین با همکاری دکتر محمد مهدی بهکیش و دکتر علی اکبر فرهنگی سه عنوان کتاب در حوزه مدیریت، تألیف کرده است.

از فعالیت‌های دیگر وی می‌توان چاپ بیش از ۷۰ مقاله در نشریات معتبر داخلی، ارائه مقاله در کنفرانس‌های بین‌المللی و عضویت در انجمن‌های علمی و حرفه‌ای ایران و دو انجمن بین‌المللی را نام برد.

آینده‌ی دیجیتالی جهان



گفت و گو با شهیندخت خوارزمی



نوعی ایدئولوژی میانه در حال شکل گیری است که ترکیبی از عناصر سرمایه داری و سوسیالیسم را با هم دارد

اثر می گذارد. به هر حال، می توان ادعا کرد که اگر تحولات حوزه علم و تکنولوژی نبود ما با پدیده‌ای به نام عصر دیجیتال مواجه نمی شدیم. اگر بخواهیم در چارچوب دیدگاه‌های ناقلر به مسئله نگاه کنیم، می توان گفت پس از عصر کشاورزی انسان وارد عصر صنعت شد و پس از مدتی بحران‌های عصر صنعت آن قدر جدی شد که عصر صنعت نتوانست برای این بحران‌ها راه حل بیابد، در نتیجه، عصری جدید آغاز شد و نشانه‌هایی پدیدار شد، حاکی از پیدایی یک دوره تحول تمدنی جدید که از اواسط دهه ۱۹۵۰ شاهد آن هستیم. این تحول به قدری پرشتاب پیش می‌رود که شناخت ویژگی‌های این دوره‌ی تمدنی را دشوار ساخته است. هنوز آثار و نشانه‌هایی را شناسایی نکرده و تحلیل نکرده‌ایم و بر سر نام‌گذاری این دوره به هم‌رایی نرسیده‌ایم. با تحولات تازه‌ای مواجه می‌شویم. پس مهم‌ترین ویژگی تحولاتی که از عصر صنعت یعنی از نیمه دوم قرن بیستم به این سو رخ داده، شتاب تحول است. خود این شتاب، تحول بسیار مهمی است در زندگی بشر. شواهد آن را در ادبیات این موضوع می‌بینید. اولین واژه‌ای که برای توصیف این دوره تحول تمدنی توسط دانیل بل معرفی شد، «فراصنعتی» بود. به گفته‌ی دانیل بل عصر صنعت تمام شده و عصر جدیدی شکل گرفته که آن را فراصنعت نامید. نکته جالب این است که وقتی شما واژه فراصنعت را به کار می‌برید این معنا را القا می‌کند که دوره تازه دنباله همان تمدن صنعتی است و از همان عناصر بنیادین برخوردار است. پس از مدتی، بسیاری از صاحب‌نظران متوجه شدند که چنین نیست. گفتند وارد «عصر اطلاعات» شده‌ایم. وقتی صحبت از عصر اطلاعات می‌شود به معنای عصری است که دیگر عصر صنعت نیست و می‌تواند تلاوم آن نباشد بلکه عصر جدیدی است، که در آن عامل تبیین‌کننده اطلاعات است نه صنعت. درست همان‌گونه که پدیده‌ی صنعت به عنوان پدیده‌ای کاملاً متفاوت با کشاورزی وارد زندگی بشر شد و آن را دگرگون ساخت و نام یک دوره‌ی تمدنی را به خودش گرفت، اطلاعات هم همین‌گونه عمل می‌کند. اصطلاح فراصنعتی این‌گونه معنایی را القا نمی‌کرد. جالب آن که در خود پدیده‌ی اطلاعات و تکنولوژی و فرایندهای مربوط به آن اتفاقی رخ داد که قبلاً پیش‌بینی نشده بود و آن دیجیتالی شدن تکنولوژی‌ها و فرآیندها بود، که انقلاب دیجیتال را رقم زد که عصر اطلاعات را در زمان بسیار کوتاهی دگرگون ساخت.

ویژگی‌های عصر اطلاعات و انقلاب دیجیتال کدام‌اند؟ آیا انسان معاصر واقعاً وارد عصر دیجیتال شده است؟

وارد بحث فنی و تکنولوژی‌اش نمی‌شوم، چون در تخصص من نیست. با نگاهی به آثار این تحول، به چند ویژگی برمی‌خوریم: سرعت، کیفیت و کاربری‌های جدید تکنولوژی‌های دیجیتال چشمگیر است و ترکیب اینها تحولات را شتاب بخشیده است. کافی است مقایسه کنید دوربین دیجیتالی یا تلویزیون، تلفن و یا هر ابزار دیجیتالی را با مشابه غیردیجیتالی‌اش. تفاوت در چیست؟ در سرعت، در قابلیت، در کیفیت و در تنوع خدماتی است که ابزار دیجیتالی ارائه می‌دهد. با تلویزیون و دوربین دیجیتالی و یا هر ابزار دیجیتالی دیگر، به قابلیت‌هایی دست می‌یابید که قبلاً وجود نداشت. کاربری و تنوع خدماتی که ارائه می‌دهد، حیرت انگیز است. مثلاً، با یک تلویزیون غیردیجیتالی فقط می‌توان برنامه‌های تلویزیونی چند کانال معنود را تماشا کرد ولی با تلویزیون دیجیتالی نه تنها به شمار بسیار زیادی کانال دسترسی دارید، بلکه تلویزیون به ابزار هوشمندی تبدیل شده با کاربری‌های جدید. انقلاب دیجیتال باعث شده هر ابزاری در زندگی انسان دیجیتالی شود، از ماشین لباسشویی گرفته تا یخچال و اجاق گاز - و هر چیزی در هر جایی از خانه، محل کار و اتومبیل - که استفاده می‌کنید می‌تواند دیجیتالی شود و محیط زندگی انسان را هوشمند و به کلی متحول سازد. این امکانات در عصر ماقبل دیجیتال یعنی در عصر اطلاعات وجود نداشت. به این دلیل می‌گوییم انسان وارد عصر دیجیتال شده است. دیجیتالی شدن فرآیندها، خدمات و

امروزه نشانه‌هایی دیده می‌شود از پیدایش این آگاهی که کوشش در جهت پیشینه سازی سود و کسب موفقیت و برد به هر قیمتی و یا رشد و توسعه به هر قیمتی که بر شالوده دامن زدن بر شهوت مصرف و حرص و آز آدمیان استوار است و تاکنون محرک نظام سرمایه داری بوده است و نیز تأکید بر مالکیت، جامعه‌ی بشری را به بحران‌های عمیق کنونی کشانده است و دیگر ادامه این وضع جایز نیست

این آرمان که به کمک علم و تکنولوژی

می توان همه ی مشکلات را حل کرد،

تحقق نیافت

و این پیش فرض که به کمک علم و تکنولوژی

می توان طبیعت را در اختیار گرفت

و این کار هم به نفع انسان است و هم به نفع طبیعت،

نیز درست درنیامد

تکنولوژی ها، ماهیت فعالیتها را در هر عرصه ای از کار و زندگی و فراغت و آموزش و پژوهش و... دگرگون ساخته است. در عرصه ی اقتصاد تجارت الکترونی فارغ از انقلاب دیجیتال قابل بحث نیست. یا جهانی شدن اقتصاد بدون تحولاتی که در عرصه ی تکنولوژی IT و ICT اتفاق افتاده شاید به صورت کنونی مطرح نمی شد. در عرصه ی آموزش، یادگیری الکترونی پدیده ی عصر دیجیتال است که مفهوم و فلسفه و ماهیت آموزش را دگرگون کرده است و نه تنها برای کشورهای پیشرفته بلکه در کشورهای چون ایران فرصت های حیرت انگیزی پدید آورده است.

به نظر شما اندیشه یا ایده ی محوری عصر صنعت چه بوده است؟ آیا عصر صنعت به نوعی استفاده از منابع طبیعی و خلاقیت های موجود در وسایل تولید و تبدیل اینها به چیزی است که بتواند روند تمدنی را تسریع کند؟ مفهوم محوری عصر صنعت این بود که شیوه ها و الگوها و ابزار جدیدی برای دستکاری در طبیعت پدید آورد که در عصر کشاورزی امکانش فراهم نبود. می توانیم بگوییم ایده کارایی و بهره وری منابع، اختراع عصر صنعت بود که عرصه ی مادی زندگی انسان را متحول ساخت.

شاید مهم ترین ویژگی قرن ۲۱ همین باشد که

انسان همه چیز را زیر سؤال برده

و خود این تردید و بازاندیشی نشانه ی این است

که پیش از همیشه آمادگی دارد

برای طرح چند سؤال اساسی و می خواهد

برای این سؤال ها پاسخ بیابد

اگر مهم ترین عنصر عصر صنعت، دخالت و دستکاری در طبیعت باشد آیا مادر عصر دیجیتالی شاهد این دست کاری در طبیعت نیستیم؟ چرا، اما ابعاد و عمق دستکاری بشر در طبیعت به مراتب افزایش یافته است. حتی در عرصه های غیرمادی تحولی شگرف رخ داده. در رابطه با اندیشه های جدید در مواردی به این نتیجه رسیده ایم که پارامی از اندیشه های متعارف باید از نو تعریف شوند و این مسئله نوعی بحران معرفت شناختی پدید آورده است و یا بحران مفهومی. در مفاهیم و اندیشه هایی که تا پیش از این خلق شده و مورد استفاده بود، ضرورت بازاندیشی و بازنگری مطرح شده. خواه اندیشه های مربوط به عرصه های مادی و خواه اندیشه های مربوط به عرصه های غیرمادی. برای مثال، آزادی و دموکراسی باید از نو تعریف شوند یا کیفیت زندگی و مفاهیمی مانند سرمایه و رفاه و امثال آن و این کار دارد انجام می شود. پارادایم های جدیدی خلق می شود متفاوت با پارادایم های موجود. پارادایم های متعارف و مرسوم دیگر نمی توانند پدیده های عصر جدید را تبیین کنند و برای مسایل عصر جدید راه حل بیابند.

آیا صرف تحولاتی که به واسطه ی دستاوردهای عصر دیجیتال ایجاد شده اند می توانند مبنایی برای مفاهیم و ایده های نو باشند. مطابق نظر شما تمام تغییرات را در دو سطح یکی اینتراکشنیسم (Interactionism) (یعنی رابطه ی انسان با طبیعت) و دیگری اینترآرگانیسم (Interorganism) (یعنی رابطه ی انسان با انسان) می توان تعریف کرد. که این دو همیشه با هم در ارتباط بوده اند. ارتباطی که انسان با طبیعت دارد تکنولوژی را شکل می دهد و رابطه ای که انسان با انسان دارد شکل دهنده ی ایده ها و اخلاق و عقاید است، این دو بالاخره در عصر کشاورزی به نوعی حرکت کرده اند و در عصر صنعت به نوعی، حالا در عصر جدید چطور؟ آیا می توانیم این دستاوردهای جدید را به عنوان محصول رابطه انسان با انسان بدانیم که به نوعی سطح ایده ها و اندیشه ها را تغییر می دهد یا باز هم این مسئله محصولی از رابطه انسان با طبیعت است. این یک نکته و نکته بعد اینکه آیا اندیشه های جدید می توانند ساختار مستقلی از این تحولات جدید داشته باشند یا خیر؟

اگر منظورتان را درست فهمیده باشم، برای پاسخ به مدل ساده ای اشاره می کنم که این مدل سه عنصر دارد: مثلی است از انسان، طبیعت و تکنولوژی. این ساده ترین مدلی است که می توان برای تبیین پدیده های پیچیده ی هر عصری به کار برد. در آغاز انسان می خواست از طریق تکنولوژی طبیعت را در اختیار بگیرد و از آن به نفع خودش استفاده کند ولی این رابطه تا آنجا پیش رفت که انسان به کمک تکنولوژی طبیعت را به گونه ای دگرگون کرد که هم

زندگی خودش را نامتعادل ساخت و هم نظم طبیعت را به هم ریخت. اکنون در نقطه ای ایستاده که به دلیل ویژگی خاصی که انسان دارد یعنی خودآگاهی و به دلیل آن که می تواند خود، سوژه ی نگاه خویش باشد و در باره ی خودش به تأمل بپردازد و سوژه ی بازاندیشی خودش شود، از این وضعیت فاصله گرفته، از بالا به تمام دستاوردهایش از آغاز تاکنون نگاه می کند و می بیند آرمان هایش محقق نشده و پیش فرض هایش غلط از آب درآمده است. این آرمان که به کمک علم و تکنولوژی می توان همه ی مشکلات را حل کرد، تحقق نیافت و این پیش فرض که به کمک علم و تکنولوژی می توان طبیعت را در اختیار گرفت و این کار، هم به نفع انسان است و هم به نفع طبیعت، نیز درست درنیامد. انسان معاصر در نقطه ای قرار گرفته که احساس می کند عملکردش در زمینه ی رابطه ی خودش با خودش و رابطه ی خودش با طبیعت مثبت نبوده است. چه باید کرد؟ همه چیز باید از نو تعریف شود. چون می خواهد خطاهای گذشته را جبران کند. این توانایی و ویژگی منحصر به انسان است که درباره ی همه چیز از جمله خودش و عملکردش به تأمل بپردازد و از این طریق بر دستاوردهایش مسلط شود و از نو کنترل امور را در دست گیرد. مدتی است که انسان متوجه شده کنترل امور از دستش خارج شده است. اندیشه هایی که خلق می کند و مفاهیمی که از نو تعریف می شود به این دلیل است. اندیشه هایی که در چارچوب پست مدرنیسم مطرح شده اند، برخاسته از همین احساس است. این احساس که مسیر درستی طی نشده، مفروضات درست نبوده، مدل ها مناسب نبوده و همه ی اینها نیاز دارد به

بازاندیشی و تأمل و باید اندیشه‌های جدیدی خلق شود، پارادایم‌های جدیدی شکل گیرد تا بر اساس آن بتوان توازن و تعادل از دست رفته رابطه‌ی انسان، طبیعت و تکنولوژی را بازگرداند.

آیا می‌توان گفت تعبیر مارکس در مورد رابطه‌ی تکنولوژی با انسان یا همان بحث شیء‌گشتگی یا سلطه‌ی طبیعت بر انسان به پایان رسیده است؟

هنوز نمی‌توان چنین ادعایی کرد، انسان از عرصه‌ی مصنوعات، خودش را رها نمی‌کند. بلکه سعی می‌کند خودش را از بازیگر بودن و ایفای نقش بازیگر برهاند و از صحنه خارج شود تا بتواند موقعیت را تماشا کند و درباره‌ی آن بیندیشد، تا خودش را بازیابد. و بر آن اساس در راه اصلاح مسیر گام بردارد. شاید مهم‌ترین ویژگی قرن ۲۱ همین باشد که انسان همه چیز را زیر سؤال برده و خود این تردید و بازاندیشی نشانه‌ی این است که بیش از همیشه آملادی دارد برای طرح چند سؤال اساسی و می‌خواهد برای این سؤال‌ها پاسخ بیابد. اولین پرسش اساسی که از آغاز دستیابی به خودآگاهی همواره مطرح بوده این است که من کجا قرار دارم و این روندها مرا به کجا می‌برد. سؤال بعدی این است که آیا می‌توانم بر دستاوردهای خود مسلط باشم یا طبق شواهدی که می‌بینیم تبدیل شده‌ام به بازیچه دستاوردهایم. می‌خواهد خود را از این وضعیت خلاص کند چون به آن آگاهی پیدا کرده است. این خودآگاهی در مورد همه‌ی مسایل است از جمله، از خودیگانگی، و یا شیء‌گشتگی که شما به آن اشاره دارید. ولی باید توجه داشت که هر چند نشانه‌هایی می‌بینید از اینکه انسان خود را در چنین جایگاهی قرار داده است ولی به این معنا نیست که بر امور سلطه‌ی کامل دارد. اتفاقاتی که دست‌کم در یک سال گذشته یا دو سه سال گذشته افتاده نشانه‌ی این است که جامعه بشری در چه وضعیت دردناکی قرار گرفته و مقدر موقعیت پیچیده است و برای خروج از این وضعیت دردناک و رهبری مدیریت این پیچیدگی به خردی نیاز دارد که نزد رهبران کنونی نیست. نشانه‌های پیدایش این آگاهی بسیار است، ولی نشانه‌هایی دال بر این که این آگاهی بر اداره‌ی امور حاکم شده و جریان امور در مسیر مطلوب حرکت می‌کند دیده نمی‌شود.

تحول دیجیتال به نظر شما چه کمکی می‌تواند به شناخت هویت انسان جدید و خودآگاهی وی بکند؟ آیا شناخت علمی جایگاه هویتی انسان در هستی خود را دچار دگرگونی نموده است؟

انقلاب دیجیتال ضمن داشتن تهدیدهای بسیار، فرصت‌های شگفت‌انگیزی نیز ایجاد کرده است. قبل از ادامه‌ی این بحث بد نیست به چند فرضی که دارم اشاره کنم. اولین فرض من این است که پدیده‌ها پیچیده‌اند فرض دیگر آن است که رویدادهای عصر حاضر معلول ترکیب چندین روند تکاملی است و فرض سوم این است که علم و تکنولوژی شمشیری است دولبه، هم تهدید دارد و هم فرصت. هم مخاطرات جدی به همراه دارد و هم فرصت‌هایی حیرت‌انگیز. انقلاب دیجیتال نیز چنین است. یکی از فرصت‌های مهمی که انقلاب دیجیتال پدید آورده این است که تمام خزانه‌ی معرفتی جامعه‌ی بشری از آغاز شکل‌گیری این معرفت تا به امروز، مربوط به هر نقطه‌ای از جهان را در هر جایی که قرار گرفته باشید در اختیار شما قرار می‌دهد. اولین باری است در تاریخ که بشر با چنین فرصتی مواجه می‌شود. در هر زمینه‌ای که بخواهید شناخت پیدا کنید و راجع به هر موضوعی که بخواهید تحقیق کنید. این خزانه‌ی معرفتی در اختیار شماست. چه انباشت معرفتی جامعه‌ی خودتان، و چه انباشت معرفتی تمام جامعه‌ی بشری همگی در اختیارتان قرار دارد. به شکل متن، تصویر، صوت و به هر صورتی که برایتان قابل استفاده باشد، چاپ، فیلم، نوار، CD و یا هر شکل الکترونی دیگر. به آسانی می‌توانید در این عرصه‌ی گسترده تحقیق کنید، مدل‌سازی

کنید، مدل‌های‌تان را اصلاح و از آن مهم‌تر در عمل آزمون کنید و سرانجام به معرفت و شناخت تازه‌ای دست یابید. این فرصت هیچ‌گاه در گذشته در اختیار بشر نبوده است. فرصت حیرت‌انگیزی است که ما داریم. از یک سو، حجم عظیمی داده و اطلاعات در اختیارمان قرار دارد، و از سوی دیگر انواع نرم‌افزارهایی که در مدل‌سازی و جمع‌آوری و تجزیه و تحلیل اطلاعات می‌تواند به ما کمک کند. امروزه به کمک این امکانات هر نوع تحقیقی را می‌توان به سرعت انجام داد. دیگر لازم نیست سال‌ها عمرتان را در یک کتابخانه که منابع محدودی دارد صرف مطالعه در مورد موضوعی محدود و یا بخشی از تجربه بشری کنید یا مقطع یا برشی زمانی از تجربه‌ی بشری را مطالعه کنید. می‌توانید در آن واحد، کل تاریخ بشر را موضوع تحقیق خود قرار دهید. همه‌ی اطلاعات آن در اختیار است. امروزه به دستاوردهای تمدنی همه‌ی جوامع در طول تاریخ، خواه دوره‌ی آن ۲۰۰۰ سال باشد یا ۴۰۰۰ سال یا ۵۰۰ سال یا ۵۰ سال، به همه‌ی آن دسترسی دارید. این بهترین فرصت برای بازاندیشی و تأمل و ارزیابی عملکرد تاریخی‌مان است. با این فرض که مسایل پیچیده را شما نمی‌توانید با مدل‌های ساده تبیین کنید. باید مدل‌های پیچیده بسازید و برای مدل‌های پیچیده به اطلاعات جامعی در مورد متغیرهای بی‌شمار و تعامل‌های پرتنوع آن نیاز دارید. این اطلاعات باید در دسترس باشد و از سوی دیگر نرم‌افزاری که بتواند این تعامل‌های پیچیده و متغیرهای بی‌شمار را بررسی و محاسبه کند و اعتبار مدل موردنظر را مورد آزمون قرار دهد؛ امروزه هر دو در دسترس است؛ هم اطلاعات و هم روش و نرم‌افزار مناسب وجود دارد. به کمک آن می‌توان به سطحی از شناخت درباره‌ی همه پدیده‌ها دست یافت که قبلاً امکان نداشت. این شناخت علمی همه جانبه و

انسان امروزی مجموعه‌ای از نیازهای معنوی دارد که با نیازهای معنوی انسان سنتی متفاوت است. او در جست‌وجوی آن است

که برای زندگی‌اش معنایی تعریف کند

ویژگی انسان معاصر ترکیب و تنوع نیازها است؛

انسان معاصر نیازهایی به مراتب بیشتر و پرتنوع‌تر

و جدیدتر از انسان سنتی دارد

گسترده هم به انسان در تعریف جایگاه و هویت‌اش در هستی کمک می‌کند و هم البته امکان تازه‌ای برای دستکاری فراهم می‌آورد؛ انواع دستکاری مجازی و واقعی. می‌توان متغیرها را دستکاری کرد و یا فرافکنی روند، آینده را پیش‌بینی کرد و بر آن اساس سناریوهای مختلفی طراحی کرد. در کدام دوره از تاریخ بشر، شما چنین امکانی داشتید. مطمئن باشید بدون انقلاب دیجیتال چنین فرصتی فراهم نمی‌آمد.

من در حال حاضر درس روش تحقیق را ارائه می‌دهم. شوکه شدم، وقتی با تأثیر این انقلاب بر روش تحقیق آشنا شدم. این که عرض کردم همه مفاهیم نیاز به بازاندیشی دارد در این مورد هم صدق می‌کند. بیست سال پیش هم روش تحقیق درس می‌دادم ولی دیگر روش تحقیق آن نیست که بیست سال پیش بود. مباحث فرآیندها، ابزارها و کاربردهایش دگرگون شده. بدون IT و توجه به تأثیر عمیق و گسترده IT بر روش تحقیق نمی‌توان و نباید وارد این بحث شد. داستان چیز دیگری است. انقلاب دیجیتال بر فرآیند خلق شناخت علمی و ابزار آن تأثیری عمیق بر جای گذارده است؛ خیانت است به دانشجو اگر کتاب روش تحقیق بیست سال پیش یا حتی پنج سال پیش را تدریس کنیم. اخیراً نسخه ۲۰۰۳ کتابی که سال گذشته تدریس می‌کردم به دستم رسیده. سال قبل چاپ ۲۰۰۲ آن را داشتیم. با نگاهی متوجه شدم در فاصله یک سال آن هم مبحثی مانند روش تحقیق که بیشتر اصول و تکنیک و روش است چقدر دارد متحول می‌شود. برای مثال، مبحث datamining را که پارسال به عنوان مفهوم جدید معرفی می‌کردم، امسال به عنوان مجموعه‌ای از ابزار و نرم‌افزار و با کاربردهای بسیار مطرح شده است. اگر همین شتاب نو شدن مفاهیم و ابزار دانش را به عنوان یک عامل اثرگذار بر زندگی بشر دنبال کنید آن وقت متوجه می‌شوید انقلاب دیجیتال چه اهمیتی دارد.

به نظر شما انسان در عصر دیجیتال چه ویژگی‌هایی خواهد داشت؟ بعد از مطرح شدن مباحث مربوط به مرنیت‌ها و فاصله گرفتن از قرون وسطا قرار بود که مرنیت‌ها در دو بعد مادی و معنوی انسان حرکت کند، ولی مناسبانه مرنیت‌ها مانند عصر ماقبل خود روند یکجانبه‌ای را در پیش گرفت، لکن برخلاف عصر پیشین بیشتر به مسایل مادی انسان پرداخته شد، به همین دلیل عصر دیجیتالی تفاوت عمده‌اش می‌تواند این باشد که ضمن نقد کردن دیدگاه‌های مرنیت‌ها به نوعی به آن بعد دیگر انسان یعنی بعد معنوی و روحانی انسان بپردازد. خیلی از این اندیشه‌هایی که در غرب با عنوان پست‌مدرن مطرح می‌شوند نگاه جدیدی را نسبت به انسان مطرح کرده‌اند. به نظر شما در عصر دیجیتال انسان چگونه تعریف می‌شود؟ آیا واقعاً در این عصر ما شاهد برطرف شدن معایب عصر مرنیت‌ها از لحاظ تفکر یا مرنیزاسیون یا از لحاظ تکنولوژی خواهیم بود؟ و یا اینکه انقلاب دیجیتال خالق نوعی انسان جدید و انسان دیجیتال از نوع خود خواهد بود؟

تافلر حدوداً پنج سال پیش در مقاله‌ای گفته است که مهم‌ترین مسئله در قرن ۲۱ تغییر نوع انسان به نوعی دیگر است. بحث این است که نه تنها انقلاب دیجیتال بلکه به طور کلی انقلاب علمی - تکنولوژیک زندگی انسان را دگرگون می‌سازد. تحولات عرصه‌ی ژنتیک به نظر من آثار انقلابی به مراتب عمیق‌تری بر زندگی بشر دارد. از سوی دیگر، مهم‌ترین ویژگی عصر جدید ترکیب و تعامل سریع و آسان حوزه‌های تکنولوژیکی است هم‌اکنون شاهد تعامل و ترکیب حیرت‌انگیزی در دو حوزه آی سی تی و ژنتیک هستیم که حاصل آن اتفاقات عجیبی است از جمله پیدایش نسل کامپیوترهای DNA و Bioweb. از طریق انقلاب ژنتیک امکان دستکاری در همه موجودات زنده از جمله انسان پدید آمده است. امکان دستکاری به این معنا که می‌توانید ژن‌های معیوب را بردارید و یا جابه‌جا کنید و امکان بروز هر آن چه که از طریق این ژن‌های معیوب منتقل می‌شود - امکان ابتلا به بیماری، ضعف شخصیت، ویژگی جسمی - را از بین ببرید.

بسیاری دستاوردهای دیگر از جمله مهندسی هوش امروزه این بحث را مطرح

ایرلند از طریق ICT

هدف‌های توسعه‌ی ملی خود را با جدیت دنبال می‌کند.

ایرلند نمونه‌ی خوبی از کشوری است که

هنوز از نظر سیاسی ناآرام است،

یعنی آن ثبات و آرامش سیاسی در ایرلند

پدید نیامده است و این خود نشان می‌دهد که

شما می‌توانید

در شرایطی که هنوز صلح و آرامش سیاسی

و امنیت حاکم نیست

از ICT

برای تحقق هدف‌های توسعه پایدار

به شیوه‌ای خردمندانه استفاده کنید

می‌کند که محیط زندگی انسان به سرعت و در عمق دارد متحول می‌شود و مهم‌ترین تحول این است که دریایی از اطلاعات و امکانات سخت‌افزاری و نرم‌افزاری برای کار روی اطلاعات وجود دارد ولی انسان در بهره‌برداری از این امکانات محدودیت دارد و آن محدودیت ذهنی است. باهوش‌ترین فرد نیز تا حدی معین می‌تواند اطلاعات را پردازش کند و در حافظه ثبت کرده و یا تجزیه و تحلیل کند. انقلاب ژنتیک ادعا دارد که از طریق دستکاری ژنتیک می‌تواند قابلیت‌های مغز انسان را توسعه بخشد. با رفع این محدودیت انسان توانایی شگفت‌انگیزی برای سازگاری با تحولات محیطی پیدا می‌کند و این دستاورد مهمی است.

دستاورد دیگر این است که بهترین خواص موجودات زنده را می‌توان به انسان انتقال داد. خواصی که انسان فاقد آن است. بهترین خواص یک گیاه یا یک حیوان را می‌توان به انسان اهدا کرد. سؤال تافلر، این است آیا با این دستکاری‌های عمیق و گسترده انسان وارد عصری نشده که در آن به احتمال زیاد نوع جدیدی از موجود زنده پا به عرصه حیات می‌گذارد که باید خودش را تعریف کند؟ این موجود تازه دیگر انسان با ویژگی‌هایی که می‌شناسیم نیست، موجودی است با قابلیت‌های دیگر. قابلیت‌هایی تازه که ملام در حال ظهور خواهد بود. آن قدر این واقعیت غریب و دور از انتظار است و یا شاید آن قدر هولناک است که فرد نمی‌خواهد به آن بپردازد.

ما عادت کرده‌ایم به وضعیت موجود. نظم موجود و تمام ساختارهای مان، از جمله مدل‌های ذهنی، ساختارهای اجتماعی، ساختارهای سیاسی و فرهنگی مان بر مبنای واقعیت وجودی انسان به معنای آن چه هست شکل گرفته است. به محض آن که این موجود تغییر یابد همه چیز بر مبنای آن تغییر خواهد یافت. در واقع نظم موجود به هم می‌ریزد. اما، پرهیز ما از پرداختن به این موضوع مهم به معنای آن نیست که احتمال وقوع چنین تحولی وجود ندارد. به عکس، این احتمال به طور روزافزونی تقویت می‌شود. ولی جلوی آن را گرفته‌اند. درست همان‌گونه که جلوی Cloning انسان را گرفته بودند. ولی مجبور شدند Cloning را آزاد کنند این که آزاد شدن Cloning انسان را به کجا خواهد برد داستان دیگری است. می‌خواهم بگویم

اگر اروپا در تکنولوژی اطلاعات و ارتباطات در زمینه‌هایی به برتری نرسیده بود در مذاکرات خود با آمریکا نمی‌توانست از قدرت چانه‌زنی بالایی برخوردار باشد

امروزه بعد غیرمادی زندگی انسان بیش از بعد مادی آن مورد بحث و جدل است در حال حاضر از معنویت جدیدی سخن می‌گویند که اتفاقاً با دستاوردهای علمی - تکنولوژیک در ارتباط است. انسان معاصر انسانی است آگاه و عمیق و گسترده‌ای آگاهی‌اش به هیچ وجه قابل مقایسه نیست با آگاهی انسان عصر صنعت. امروزه امکان کسب هر نوع آگاهی و در هر عمق و گستره‌ای فراهم است. براساس این آگاهی عمیق و گسترده است که انسان معاصر می‌خواهد جایگاهش را در هستی تعریف کند. یعنی همان پرسش‌هایی که از آغاز دست‌یابی به خودآگاهی برای انسان مطرح شده - که هستم، از کجا آمده‌ام و به کجا می‌روم، و آمدنم بهر چه بود - امروزه برای انسان قرن ۲۱ نیز مطرح است. انسان امروزین مجموعه‌ای از نیازهای معنوی دارد که با نیازهای معنوی انسان سنتی متفاوت است. او در جست‌وجوی آن است که برای زندگی‌اش معنایی تعریف کند.

زندگی‌ای که آن را نمی‌فهمد، و به عرصه‌هایش ناخواسته پرتاب شده و به‌ویژه نسل ما - میان سالان معاصر. نسل جوان در این عرصه‌ها احساس راحتی بیشتری دارد. چون در آن چشم گشوده است.

معنویت برای انسان جدید این‌گونه تعریف می‌شود. بحث دیگر آن است که دیگر عرصه‌های مادی و پیشرفت‌های عرصه‌های مادی برای انسان مدرن چندان جاذبه‌ای ندارد. به‌ویژه برای آن بخش از جامعه بشری که مدتی است عصر رفاه را تجربه می‌کند بگذریم از آن دویست و سیصد میلیونی که هنوز زیر خط فقر زندگی می‌کنند ولی از ۶ میلیارد نفر ساکنان کره زمین، درصد مهمی وارد عصر رفاه شده‌اند و این افراد در عمق وجودشان احساس خوبی ندارند؛ احساس سرگشتگی دارند؛ نمی‌دانند این همه تلاش از برای چیست؟

اینان در پی تعریف معنای تازه‌ای برای زندگی هستند و این‌گونه است که بحث کیفیت زندگی مطرح می‌شود و هم زمان بازار مکاره‌ای از اندیشه‌ها و مکاتب و کیش‌ها و فرقه‌ها و حتی کسب و کارهای جدید پدید می‌آید تا بتواند این نیازهای معنوی، انسان مدرن را از این جنبه تأمین کند.

بخشی از این نیازها را شاید عرفان - از نوع اسلامی، هندی، مسیحی یا امریکایی لاتین - بتواند پاسخ دهد. بازار گرم مولانا در آمریکا بی‌شک پاسخی است به خلأیی که انسان آمریکایی به رفاه رسیده، احساس می‌کند. از سوی دیگر هنر و تمام عرصه‌های هنری، که خود تحولات عمیق و گسترده‌ای را تجربه می‌کند، به نوعی دیگر نیازهای معنوی انسان مدرن را ارضاء می‌کند. به هر حال به هر سو که می‌نگریم، می‌بینیم در کنار بازارهای کالاها و خدمات مادی، بازار پررونق دیگری در حال رشد است که می‌خواهد نیازهای غیرمادی انسان مدرن را به زیبایی، سلامتی، معنا، آرامش، کیفیت زندگی و امثال آن تأمین کند. سلامتی به عنوان یک نیاز، به بازار گرم و پرتحرک و پویای ورزش، رونق تازه‌ای بخشیده است و یا بسیاری خدمات و کالاهایی که می‌خواهند این نیاز انسان را به سلامتی پاسخ دهند. هم زمان مسئله طول عمر مطرح می‌شود. پروژه‌های پژوهشی بسیاری که انجام شده مدعی‌اند که میانگین عمر انسان می‌تواند از ۷۰ - ۸۰ سال کنونی به سیصد سال برسد. حتی اگر طول عمر از ۸۰ سال به ۱۵۰ سال افزایش یابد اولین مسئله‌ای که مطرح می‌شود کیفیت این عمر طولانی است. بخشی از این کیفیت با سلامتی تأمین می‌شود. از هم‌اکنون بازاری در حال تکامل است برای پاسخگویی به نیاز سلامتی در شرایط زندگی طولانی، چگونه از بدن مراقبت کنیم که در سن بالا مانند نسل‌های قبل و امروزین شکسته و ناتوان نشویم، ورزش مطرح می‌شود و بهداشت، یا در مورد زیبایی که امروزه علم زیبایی در حال شکوفایی است با پیشنهادی از تحقیقات و تکنولوژی‌ها و خدمات و کالاها.

به بازار گرم جراحی‌های پلاستیک و محصولات آرایشی جدید ضد چروک و امثال آن نگاه کنید. هدف همه آنها پاسخگویی به نیاز روبه‌رشد انسان مدرن به زیبایی است. خوب اینها همه نیازهای جدید انسان است. ویژگی انسان معاصر ترکیب و تنوع نیازها است؛ انسان معاصر نیازهایی به مراتب بیشتر و پرتنوع‌تر و جدیدتر از انسان سنتی دارد.

امروزه حلقه‌های پاسخگویی بنگاه از سهام‌دار فراتر می‌رود

و مشتریان، کارکنان، جامعه محلی و حتی نسل‌های آینده را دربر می‌گیرد. اقتصاد زیست‌بومی (Economics)، این نظام ارزشی جدید را به بنگاه اقتصادی که نهاد محوری نظام سرمایه‌داری است، تحمیل می‌کند؛

این تحول پارادایمی را اگر جدی نگیریم بحث‌مان درباره‌ی ایدئولوژی سرمایه‌داری بحثی ناقص و نادرست خواهد بود



خواسته‌هایش دیگر مثل گذشته نیست، ترکیب پرتنوع و متفاوتی از نیازها بر زندگی او حاکم است و هر روز به آن نیاز جدیدی اضافه می‌شود. انقلاب دیجیتال به این وضع دامن زده است با نفوذ عرصه‌های مجازی یعنی عرصه‌های الکترونی به همه ابعاد زندگی مان وقتی روستایی ایرانی به اینترنت وصل می‌شود، عرصه‌های تأثیرپذیری و الگوپذیری‌اش دیگر روستا نیست، پهنه‌ی جهان است و اولین تأثیری که می‌پذیرد افزایش و تنوع نیازها است. نیازهای او دیگر محدود به روستا نیست. نیازهایی است که از محیط‌های جهانی و مجازی تغذیه می‌شود.

همان‌طور که شما اشاره کردید طبق آمارها، این امکانات جدید در اختیار کشورهای خاصی است و همان‌طور که در آخر هم نتیجه‌گیری کردید. وقتی نیازهای یک انسان روستایی فرق می‌کند این مسأله تنها در خصوص ایران نبوده، بلکه در تمام دنیا این مسأله مطرح است. به نظر شما این نیازها به چه وسیله‌ای و چگونه و توسط چه کسانی تغییر می‌کنند؟ آیا توسط کسانی که رتبه‌ی اول را در صنعت دیجیتال دارند؟ و آیا این مسأله به تک‌قطبی شدن جهان منتهی نمی‌شود؟ نه، انقلاب دیجیتال از تک‌قطبی شدن جلوگیری می‌کند.

آیا می‌توان تکنولوژی ارتباطات و اطلاعات (ICT) را ابزار جدید توسعه دانست؟ آیا امروزه توسعه بدون دسترسی به IC و ICT امکان‌پذیر است؟

مدت‌هاست که بحث توسعه، ذهن مرا به خود مشغول داشته است. در این زمینه خیلی مطالعه و فکر کرده‌ام و به این نتیجه رسیده‌ام که امروزه ICT اهرم و ابزار توسعه است.

تجربه بسیاری از کشورها را بررسی کرده‌ام؛ هیچ کشوری نتوانسته و نمی‌تواند بدون ایجاد زیرساخت ICT پیشرفته به سطحی مطلوب از توسعه ملی دست پیدا کند، چه در حوزه اقتصادی و یا سیاسی و فرهنگی، این مسئله خودش را به عنوان یک ضرورت مطرح کرده است.

اهرم توسعه‌ی ملی پایدار، با تعریف آکادمیکی که از آن می‌شود ICT است. از یک سو، ایجاد آن یک ضرورت است و از سوی دیگر یک فرصت. فرصت‌های آن در اختیار جوامع پیشرفته است. ایجاد یک زیرساخت ICT پیشرفته امروز به مراتب ارزان‌تر و راحت‌تر از ۵ سال گذشته است. به چه نیاز دارد به شعور سیاست‌گذاری و برنامه‌ریزی یعنی در عالی‌ترین سطح مقامات و نهادهای سیاست‌گذار توسعه در کشورها باید به این نتیجه برسند که این یک ضرورت است و امکان آن نیز وجود دارد و برای بهره‌برداری از امکانات شروع کنند به سرمایه‌گذاری و برای ایجاد این زیرساخت و استفاده از فرصت‌های آن برای توسعه ملی سیاست‌های لازم را اتخاذ کنند. اگر این امر تحقق یابد دیگر آن چیزی که شما به عنوان انحصار و مونوپولی مطرح می‌کنید اتفاق نخواهد افتاد. به تجربه‌ی ایرلند نگاه کنید و یا در دو قدمی مان امارات را ببینید چطور از طریق ICT به سرعت پیش می‌روند. ایرلند از طریق ICT هدف‌های توسعه‌ی ملی خود را با جدیت دنبال می‌کند.

ایرلند نمونه‌ی خوبی از کشوری است که هنوز از نظر سیاسی ناآرام است یعنی آن ثبات و آرامش سیاسی در ایرلند پدید نیامده است و این خود نشان می‌دهد که شما می‌توانید در شرایطی که هنوز صلح و آرامش سیاسی و امنیت حاکم نیست از ICT برای تحقق هدف‌های توسعه پایدار به شیوه‌ی خردمندانه استفاده کنید. امارات را مثال زدم چون کشوری است بسیار کوچک و غیر غربی و مسلمان. دیگر نمی‌توان گفت ایدئولوژی مانع توسعه است. امارات این مسئله را حل کرده است.

در مسابقه‌ای که به راه افتاده چه کسانی برنده‌اند؟ برد با جوامعی است که زودتر به این آگاهی رسیده‌اند. پاکستان زودتر از ما به این نتیجه رسیده است و یا هند در دوران گاندی. تافلر نقل می‌کند در ملاقاتی که با خانم ایندیرا گاندی داشته از خانم گاندی پرسیده چطور می‌توان کشوری به این پهناوری و با این فقر و جهل گسترده را به یک کشور پیشرفته تبدیل کرد. خانم گاندی دست در جیب می‌برد و چیزی را از آن درمی‌آورد و به تافلر نشان می‌دهد و می‌گوید «با این». در دستش چیزی جز

با این فرض که مسایل پیچیده را شما نمی‌توانید با مدل‌های ساده تبیین کنید. باید مدل‌های پیچیده بسازید و برای مدل‌های پیچیده به اطلاعات جامعی در مورد متغیرهای بی‌شمار و تعامل‌های پرتنوع آن نیاز دارید.

این اطلاعات باید در دسترس باشد و از سوی دیگر به نرم‌افزاری نیاز دارید که بتواند این تعامل‌های پیچیده و متغیرهای بی‌شمار را بررسی و محاسبه کند

و اعتبار مدل موردنظر را مورد آزمون قرار دهد؛ امروزه هر دو در دسترس است؛

هم اطلاعات و هم روش و نرم‌افزار مناسب وجود دارد

یک «چیپ» نبود. تمام پیشرفت‌های امروزی هند مرهون درک و آگاهی است که در سطح رهبری جامعه از مدت‌ها قبل وجود داشته است. کشورهایی که زودتر به این درک رسیدند، زودتر نیز در این زمینه سرمایه‌گذاری کرده‌اند و توانسته‌اند از فرصت‌ها بهتر استفاده کنند. باید توجه داشته باشیم که بر پیشرفت‌های تکنولوژیک نوعی جبر حاکم است. این در اختیار ما نیست که در این باره تصمیم بگیریم و بگوییم چون تکنولوژی‌های اطلاعاتی و ارتباطی ته‌اجم فرهنگی می‌آورند و مبانی ایدئولوژیک ما را متزلزل می‌سازند و هزینه‌های فرهنگی سنگینی بر ما تحمیل می‌کنند پس نباید به سراغ آن رفت. بر این پدیده‌ها جبر حاکم است. چه بخواهیم، چه نخواهیم به درون مرزهای ما نفوذ خواهند کرد. در این میان چه کسی برنده است؟ آن کس که زودتر واقعیت‌های مربوط به این پدیده را درک کرده باشد و واقع‌بینانه در این باره سیاست‌گذاری کند، نه خیال‌بافانه و رویاپردازانه به آن پشت کند.

ولی در کنار این ابعاد مثبت ICT همان‌طور که در این بحث‌ها اشاره کردید و مطرح فرمودید ابعاد منفی و نگرانی‌های عمده‌ای هم وجود دارد. آیا این نگرانی وجود ندارد کشورهایی که زودتر به ICT دسترسی پیدا می‌کنند جهان را به سمت تک بعدی شدن سوق دهند؟

نه این‌طور نیست. می‌شود جلوی تک‌قطبی شدن جهان را گرفت. از طریق اتخاذ رهیافتی که ویژگی‌های آن را توصیف کردم. یعنی جهانی شدن در پرتو بهره‌مندی از تکنولوژی‌های بانک‌های اطلاعاتی می‌تواند مانع از تک‌قطبی شدن جهان شود؟

من می‌گویم این امکان الان فراهم هست که حوزه‌های عقب‌ماندگی جامعه را درست شناسایی و تعریف کرد و با استفاده از امکانات موجود، کشورهای توسعه نیافته را به سرعت از وضعیت عقب‌ماندگی خارج کرد.

بالاخره امکان سوءاستفاده از این مسئله خیلی زیاد است یعنی نگرانی‌های عمده‌ای وجود دارد که کسانی بخواهند از این تکنولوژی‌ها برای سلطه بر دیگران استفاده کنند. شما درباره‌ی یک جامعه خاص صحبت می‌کنید یا در سطح جامعه بشری؟

نه، جامعه‌ای خاص مد نظر من نیست.

مسلم است که ICT می‌توانند ابزار سلطه بسیار خوبی باشد. در حال حاضر مهم‌ترین عرصه‌ی سلطه، سلطه‌ی نظامی است. به نظر من سلطه‌ی نظامی چندان پایدار نخواهد ماند. چه نوع سلطه‌ای پایداری بیشتری دارد؟ سلطه فرهنگی. ابزار سلطه فرهنگی تکنولوژی‌های ارتباطی و اطلاعاتی است. اگر می‌خواهید در سطح جهان نفوذ فرهنگی داشته باشید یا از طریق صدور کالاهایی فرهنگی، حضور فرهنگی داشته باشید و در شکل‌گیری فرهنگ جهانی مشارکت پیدا کنید و سرانجام از این طریق اندک‌اندک به سطح مطلوبی از سلطه‌ی فرهنگی برسید، جز از طریق ایجاد یک زیرساخت پیشرفته‌ی دیجیتال میسر نیست. درباره‌ی سلطه‌ی نظامی هم شک نکنید. که اگر آمریکا در زمینه‌ی تکنولوژی نظامی، پیشرفته‌تر از سایر نقاط جهان نبود، نمی‌توانست به تهاجم‌های اخیر دست زند. آن چیزی که به آمریکا این امکان را می‌دهد که این‌گونه در جهان ترکتازی کند برتری در عرصه‌ی علم و تکنولوژی است.

در آمارهایی که ارائه شده کشوری مثل سوئد، مقام بالاتری از آمریکا دارد. آیا می‌شود پیش‌بینی کرد که این کشورها نهایتاً به نوعی به قافله سالاران عصر جدید مبدل خواهند شد و یک نگرانی‌هایی را هم برای کشورهای اروپایی به ویژه آمریکا فراهم خواهند کرد؟

در حال حاضر، در زمینه‌هایی، آمریکا تهدیدی است برای اروپا. در زمینه‌هایی که تضاد منافع وجود دارد آمریکا برای اروپا تهدید به شمار می‌رود. نقطه قوت اروپا در چیست؟

اگر اروپا در تکنولوژی اطلاعات و ارتباطات در زمینه‌هایی به برتری نرسیده بود در مذاکرات خود با آمریکا نمی‌توانست از قدرت چانه‌زنی بالایی برخوردار باشد.

اعمال قدرت اروپا در منطقه غیر اروپایی هم به دلیل برتری تکنولوژیکی اروپا نسبت به منطقه‌ای است که می‌خواهد در آن نفوذ داشته باشد بدون این برتری، چگونه اروپا می‌تواند در آسیا یا خاورمیانه منافع سیاسی و تجاری خود را دنبال کند؟

از دانیل بل صحبت کردید که تعبیرش از عصر امروز عصر فرصت است. دانیل بل یکی از نظریه‌پردازان «پایان عصر ایدئولوژی» در دهه ۱۹۵۰ است که بعداً محکوم به طرقداری از ایدئولوژی سرمایه‌داری غرب شد. شعار پایان عصر ایدئولوژی به نوعی بار دیگر در دهه‌ی ۱۹۸۰ نیز مطرح شد که همان بحث «پایان تاریخ» فوکویاما بود و به نوعی همان بحث غربی شدن را زنده کرده است. آیا نمی‌توان ICT را به عنوان ابزارهایی برای تقویت ایدئولوژی غرب دانست؟ و آیا تحولات جدید مسیر جدیدی برای یک‌تازگی کشورهای غربی نیستند؟ الان دیگر مفهومی به نام غرب به معنای متعارف آن وجود ندارد. در مواردی می‌بینید که یک کشور شرقی مانند ژاپن با آمریکا وجوه مشترک بیشتری دارد تا یک کشور اروپایی مانند دانمارک یا سوئد یا بلژیک یا فرانسه.

آیا شما تشابهی بین این جهت‌گیری‌های ایدئولوژیکی (پایان ایدئولوژی و پایان تاریخ) و تحولات جدید عصر ارتباطات مشاهده نمی‌کنید؟ آیا تحولات جدید ابزاری برای بیرون راندن سایر رقیب در عرصه‌ی بین‌المللی و سمت‌دهی جهان به سوی تک قطبی شدن نیست؟ و نهایتاً آیا نمی‌توان این تحولات را در راستای پایان

روندهای ایدئولوژیک تفسیر کرد؟

منظورتان از ایدئولوژی سرمایه‌داری است؟ در خود ایدئولوژی سرمایه‌داری پارادایم در حال تغییر است. عناصر اصلی این ایدئولوژی و مفاهیم اصلی آن چه بوده است؟ تأکید زیاد روی سود، سرمایه، انباشت ثروت، مالکیت خصوصی، ویژگی خاص ایدئولوژی سرمایه‌داری است. این مفاهیم در حال تغییر است. در ایدئولوژی سوسیالیسم نیز پارادایم در حال تغییر است. این دو سوی طیف رو به مرکز در حال تغییر جهت‌گیری هستند. نوعی ایدئولوژی میانه در حال شکل‌گیری است که ترکیبی از عناصر سرمایه‌داری و سوسیالیسم را با هم دارد.

نهاد محوری سرمایه‌داری بنگاه اقتصادی است. در تفکر حاکم بر مدیریت بنگاه اقتصادی این پارادایم شیفت را مشاهده می‌کنید. ما سیمیناری داشتیم تحت عنوان پارادایم‌های نوین اقتصادی که در آن بحث ما همین بود. در زمینه اندیشه‌ها و پارادایم‌های حاکم بر مدیریت اقتصاد کلان و خرد تحولی جدی در حال وقوع است. در پارادایم‌های نوین ایدئولوژی سرمایه‌داری به معنای متعارف آن کمرنگ شده است. یعنی سود و سرمایه و انباشت ثروت جای خود را به ارزش‌های تازه می‌دهند. در نظام سرمایه‌داری شاهد یک تحول ارزشی هستیم، البته خیلی کند و تدریجی در حال وقوع است. نظام ارزشی جدیدی بر بنگاه اقتصادی حاکم می‌شود که متفاوت است با نظام ارزشی متعارف سرمایه‌داری.

امروزه نشانه‌هایی دیده می‌شود از پیدایش این آگاهی که کوشش در جهت پیشینه‌سازی سود و کسب موفقیت و برد به هر قیمتی و یا رشد و توسعه به هر قیمتی که بر شالوده دامن زدن بر شهوت مصرف و حرص و آز آدمیان استوار است و تاکنون محرک نظام سرمایه‌داری بوده است و نیز تأکید بر مالکیت، جامعه‌ی بشری را به بحران‌های عمیق کنونی کشانده است و دیگر ادامه این وضع جایز نیست. ارزش‌های دیگری دارد مطرح می‌شود از جمله مشارکت، سرنوشت مشترک، دگرمحموری، همپاری، همکاری، کیفیت زندگی جمعی و مهم‌تر از همه مسئولیت‌های اخلاقی، اجتماعی و فرهنگی بنگاه در قبال جامعه‌ای که در آن حضور دارد. در نظام سرمایه‌داری، بنگاه فقط در برابر سهام‌داران مسئولیت داشت و آن هم مسئولیت اقتصادی. باید سود بیشتری برای سهام‌داران تولید کند. امروزه حلقه‌های پاسخگویی بنگاه از سهام‌دار فراتر می‌رود و مشتریان، کارکنان، جامعه محلی و حتی نسل‌های آینده را دربر می‌گیرد. اقتصاد زیست‌بومی (Economics)، این نظام ارزشی جدید را به بنگاه اقتصادی که نهاد محوری نظام سرمایه‌داری است، تحمیل می‌کند؛ این تحول پارادایمی را اگر جدی بگیریم بحث‌مان درباره‌ی ایدئولوژی سرمایه‌داری بحثی ناقص و نادرست خواهد بود. و این پارادایم شیفت را تحولات ICT دامن می‌زند امکانات جدید ارتباطی و اطلاعاتی این اندیشه‌ها را اشاعه می‌دهد و ذینفعان بنگاه را نسبت به این مسائل حساس می‌کند. آگاهی مشتریان و سایر ذینفعان از جمله مردم را نسبت به حقوق تازه‌ای که می‌توانند از بنگاه اقتصادی مطالبه کنند، بالا می‌برد. و این مطالبات به بنگاه تحمیل می‌شود و بنگاه مجبور می‌شود به این مطالبات پاسخ دهد. یعنی اندک‌اندک سودآوری‌اش در گرو پاسخگویی به این مطالبات تازه شکل می‌گیرد. بحث دیگری که من دارم این است که مردم که ذینفعان مهم بنگاه‌های اقتصادی هستند از حقوق تازه‌ای برخوردار شده‌اند. از سویی این حقوق تنوع و تکرر پیدا کرده است و از سوی دیگر آگاهی به این حقوق بالا رفته است. مردم، خواه در نقش مشتری، یا کارمند و یا شهروند یا رأی‌دهنده آگاهی بیشتری پیدا کرده‌اند و حقوق تازه‌ی خود را از دولت، بنگاه و یا هر سازمانی که با آن در ارتباطاند مطالبه می‌کنند و از این طریق حرکت‌های اجتماعی تازه‌ای شکل می‌گیرد. به نظر من مهم‌ترین تحولی که در جامعه جدید در حال وقوع است و معلول ترکیبی از جریانات تحول است رشد روزافزون مدنی شدن جامعه یا افزایش حاکمیت مردم است. مدنی شدن جوامع از طریق رشد آگاهی و حضور فعال‌تر و مؤثرتر مردم آگاه و مطالبه‌جو در عرصه‌ی زندگی اجتماعی، پدیده‌ی زیبای جهان معاصر است.